



چهل سالگی و تولدی دیگر

برای دوستی در آستانه ی چهل و دومین سالگرد تولدش نوشتم " دومین سالگرد تولدت مبارک " سپس کمی گفتگو کردیم . در فراز هایی از این گفتگو مطالبی برایش گفتم که شاید برای برخی از دوستان دیگر هم مفید باشد بنابراین در اینجا در قالب یک نوشته ی کوتاه برای شما هم تکرارشان میکنم .

من هم مثل همه ی ایرانی های دیگر من هم در این سرزمین به دنیا امدم ، بلافاصله پس از تولد اسم ، فامیل ، ملیت ، دین و مذهبم را در شناسنامه ام ثبت کردند و کمی بعد هم به تدریج تا 18 سالگی در خانه و مدرسه و اجتماع - زبان ، عرف ، اخلاق ، رفتار ، قانون ، عقل ، منطق ، درس ، مشق ، حتی چگونگی پوشیدن ، راه رفتن و خوردن و خوابیدن و و خلاصه همه چیز را یادم دادند و به من آموختند که از خوشبخت ترین و خوش شانس ترین آدمها ی جهان هستم چرا که توفیق قرار گرفتن در بهترین منطقه ی جهان و بهترین مردم آن نصیبمان شده است به همین دلیل هم خیلی دلم برای کسانی که چون من و ما این شانس نصیبشان نشده بود میسوخت . معمولا در اغلب نقاط جهان رسم بر این است بلافاصله پس از فارغ شدن از درس و مشق ابتدایی و متوسطه و خلاصه عبور از

مرز کودکی و نوجوانی ، اگر پسر باشیم به سربازی رفته تا جنگ و کشتن و اطاعت مطلق بدون چون و چرا را بیاموزیم و اگر دختر باشیم به آموزش فنون جلوه گری و نیز اطاعت از پسرانی که پس از اتمام دوره ی سربازی به سراغمان خواهند آمد مشغول خواهیم شد . بنابراین در ده دوازده سال بعدی ، من هم به اقتضای سن و سال جوانی و حال و هوای ویژه و اجتناب ناپذیر آن دوران ، درگیر جوانی و عشق و یافتن کار و تمایل ذاتی به اطاعت از فرمان طبیعت در تشکیل خانواده و سپردن ادامه ی این روند تکراری به فرزندان شدم (ظاهرا تنها هدف طبیعت که با تمام قدرت و تمامی امکانات خود از انواع هورمونهای شیمیایی گرفته تا عوامل فیزیکی و روانی در پی انجام آن است ، تولدی دیگر و بقای نسل است . همین و همین ، و ظاهرا بقیه ی امور اهمیت چندانی برایش ندارند!) که در نوشته و کار صوتی " [اسم من هیچکس است](#) " مفصل در باره ی این دوران جوانی خودم توضیح داده ام . نه برای افتخار به حماقتهایش ، بلکه برای اینکه شاید برای افرادی که اکنون در آن مراحل هستند مفید واقع شود و یا خاطره ی چنین دوران و وقایعی را برای هم سن و سالهای خودم زنده کند . دورانی که همانطور که اشاره شد به اقتضای اراده ی طبیعت ، اولویت هر موجود زنده ای میشود تشکیل خانواده که طبیعی است پیش نیازهایی هم دارد که باید در تدارکشان کوشید از جمله تهیه ی شغل و درآمدی و نیز لانه و کاشانه ای . بنابراین نمیتوان خیلی هم انتظار داشت که در این دوران انسان خیلی هم به چون و چرای برخی مسائل حاشیه ای و فلسفه ای مثل از کجا آمده ایم و به کجا میرویم ؟ و چرا و چگونگی اش کار داشته باشد، این دوران ، دوران رسیدن به امور دیگری است ! ضمن اینکه درست مثل آن ماهی سیاه کوچولو آموخته شده بودم که دنیا همینی هست که هست و آن طرف تر هم خبری نیست که نیست .

به هر حال کم کم از سی تا چهل سالگی ، هم در پی شکست رویاهای جوانی و سپری شدن این دوران زیبا اما احمقانه ، و هم افزایش تجربه ی زندگی و دیدنها و شنیدن آنها ، کم کم به این فکر افتاده بودم که یک جای کار ما اشکال دارد ! والا چطور ممکن بود ما با غرق بودن در این همه حقیقت و درستی و خوبی و صفا و زیبایی ، حال و روزمان این باشد ؟! اما نمیدانستم اشکال کجاست ولی دیگر به اقتضای سن و سال کنجکاو هم شده بودم که بدانم . اما امکانات دانستن و آگاهی چندان فراوان نبود.

سرانجام در چهل سالگی همه چیز از تجربه ی زندگی و مطالعات درسی و غیر درسی و شنیده ها و دیده ها و همچنین آسانی دست یابی به دیده ها و شنیده ها و افکار و دیدگاههای دیگر انسانها در دیگر نقاط جهان به سبب فناوری های ارتباطی نوین ، به همراه کنجکاوی شدید ، همه و همه دست به دست هم دادند و مرا وادار ساختند تا تصمیم بگیرم کوله پشتی به ارث رسیده ی زندگی ام را از پشتم باز کرده ، و نگاهی به محتوایش انداخته و ببینم چه خبر است و چه چیزهای اش درست است و چه چیزهایش نیاز به تصفیه و بازنگری و حتی دور انداختن دارد . اینجا بود که با دیدن اینهمه تنوع فرهنگی و فلسفی و مذهبی و سیاسی و ... در بین مردمان جهان ، البته نه به عرضه و همت و امکانات سیر و سفرتوسط خودم ، که به مدد صفحات کاغذی کتابهای قدیم و صفحات الکترونیکی تلویزیون و کامپیوتر های جدید که دیده ها و تجارب شجاع ترین انسانهای کنجکاو و ماجراجو را در دورترین دست نیافتنی ترین نقاط جهان ، در جلوی چشم آدمهای یا ترسو و یا فاقد امکاناتی چون من قرار میدهد . بنابراین با خواندن و دیدن اینهمه موجودات عجیب و غریبی که همگی هم آدمیزادهایی چون خودمان بودند و عجایب الخلاق و عجایب العادات و رفتار در آنها ، از حاشیه نشینان رود گنگ

که مرده هایشان را در کنارش سوزانده ، خاکسترش را بدان میریزند ، و سپس در آبش غسل کرده و از آن مینوشند تا شفا بیابند ! تا آدمهای سرتا پرهنه ای که در کمال آسایش و آرامش و امنیت در زیر و یا بالای درختان جنگلهای آمازون زندگی میکنند و نیز ساکنان آشنای کناره های دجله و فرات ، آری با دیدن همه ی اینها ، با خودم می اندیشیدم اگر پدر و مادرم مرا به جای روستایی در کرمان در حاشیه ی رود گنگ یا نقاطی که میدیدم بدنیا آورده بودند من هم اکنون مشغول انجام همین کارها بودم ، و در زمان های گذشته مشغول آنچه گذشتگان انجام میدادند .

آری می اندیشیدم اگر در حاشیه ی این رودها ، در ازبکستان ، لهستان ، انگلستان ، آلمان ، سیبیری ، آمریکا ، عربستان ، مصر ، لیبی ، اورشلیم ، ترکیه ، اوگاندا ، قبیله ای در ناکجا آباد و یا هر نقطه ی قابل تصور دیگری که در این سیاره ی خاکی وجود دارد به دنیا آمده بودم ، همانگونه که اکنون آنها هستند ، بودم ، رفتار میکردم و می اندیشیدم . پس تنها نتیجه ی منطقی و قاطعی که میتوانستم بگیرم این بود که همه ی این فرهنگها و باورها و کنش های عمیقاً متضاد و در گیر جنگهایی بی رحمانه ، همه با هم نمیتوانند حقیقت باشند . اما پس کدامیک حقیقت هستند ؟ آنچه من می اندیشم ؟ یا آنچه آنها می اندیشند ؟ یا شاید هم هیچکدام ؟ شاید هم برخی از بخش های هر یک ؟ و این چیزی بود که مایل بودم بدانم . خوشبختانه همانطور که گفتم شرایط حاکم بر جهان به گونه ای پیش رفته بود که امکان دسترسی به تجارب دیگر انسانها در سایر نقاط جهان را در دسترس قرار داده بود ، بنابراین به حکم این سفارش زیبا که مژده باد آنان که به سخن ها گوش فرا میدهند و از بهترین آنها پیروی میکنند ، از این بخت و اقبال و امکانات بزرگ استفاده کردم و جستجو گر شدم ، بسیار جُستم ، خواندم ، شنیدم ، دیدم و سرانجام بر محور آنچه عقل مینداشتم و به استناد شواهدی که به دلایلی میتوانستم به صحتشان اعتماد کنم ، دست به اصلاح و تغییر ارادی خود زدم ، درست تر مینداشتم و البته کاری بود بس دشوار و در مواردی بس دردناک ، اما از نتیجه اش بسیار خوشنودم .

اینکه چه تغییری کردم اهمیت چندانی ندارد ، چرا که حتی ممکن است اکنون نیز در مسیر درستی نباشم و باز هم در آینده تغییر دیگری کنم . آنچه مهم است این است که توانسته ام با اراده ی خودم تغییر کنم . و مهمترین درسی هم که از این تغییر و تحول ارادی خود گرفته ام این است که به درستی آنچه اکنون نیز باور دارم مغرور و مطمئن نباشم . چرا که دانسته های جدید میتواند باز هم مرا دچار تغییراتی کند . به همین دلیل گوشها و چشمان من برای شنیدن و دیدن و خواندن هر چیز تازه ای که بتواند باورهای کنونی مرا نیز به چالش بگیرد مشتاقانه بازند . و این همان ویژگی است که میتواند رفتار اجتماعی انسانها را معتدل و آرام کرده از دروغ و خشم و جهل و نفرت دور کند . اما تاکید بر این نکته بسیار اهمیت دارد که همانطور که آنچه اکنون بدانها رسیده ام ، بی دلیل و مدرک نبوده است ، بنابراین باورهای فعلی من هم بدون دلیل و مدرک قابل تغییر نخواهند بود و تا زمانی که خلاف آنها بر من ثابت نشود ، همچنان ستون افکار و اعمال من در زندگی خواهند بود و این مهمترین نکته ای است که به دلیل باور به علم و روش علمی (1) خود را موظف به رعایت آن میدانم .

علم در مفهوم امروزی آن بویژه علوم پایه چون فیزیک و زیست شناسی (شیمی خود بخشی از فیزیک است و ریاضی هم زبان علم است) توانستند بسیار به من کمک کنند تا بدانم چه چیزهایی قطعا درست نیستند. که بخش بزرگی از نیازهای مرا برآورده میکند. اما من همچنان نمیدانم چه چیزهایی قطعا درست هستند. علوم نامبرده نیز به من خاطر نشان میکنند که مهمترین شرط علمی اندیشیدن، اصل عدم قطعیت است و نیز اینکه هر نظریه ای معتبر است تا زمانی که خلاف آن ثابت نشده باشد و پیش بینی هایش نیز خلاف از آب در نیاید. بنابراین حاصل آنچه در این مسیر آموخته ام و تنها چیزی که میتوانم به عنوان ثمره ی آن به دیگران منتقل کنم، آموزش خط کش علم و راه و رسم اندازه گیری با آن است. آن هم در یکی دو شاخه ی محدود و در حدی اندک و مقدماتی. شما با این خط کش چه چیزی را میخواهید اندازه بگیرید، چیزی است که شما خود میدانید، و از این اندازه گیری چه نتیجه ای میخواهید بگیرید را نیز، باز شما خود میدانید. من با این خط کش چه اندازه ای بدست آوردم؟ را هم به شما نمیگویم! چرا که بر قضاوت شما تاثیر خواهد گذاشت. اگر به شما بگویم محاسبه ی من اینقدر سانتیمتر را نشان میدهد، ذهن شما را به حدود سانتیمتر کشانده ام و اگر بگویم کیلومتر و سال نوری و.. ذهن شما را به ناحیه ی دیگری پرتاب کرده ام. بنابراین من فقط میتوانم کار با خط کش را به شما یاد بدهم، با آن چه چیزی را اندازه خواهید گرفت و از این اندازه گیری چه نتیجه ای خواهید گرفت. چالشی است که شما باید شخصا با آن روبرو شوید. تازه از کجا معلوم که محاسبه ی من هم درست بوده باشد؟ چیزی که اهمیت دارد این است که ما روش محاسبه کردن را خوب بیاموزیم. یک معلم ریاضی هم میتواند مسئله ای را غلط حل کند و شاگردانش متوجه این اشتباه شوند. آنچه مهم است روش درست محاسبه و علم ریاضی است و نه معلم ریاضی. رسیدن به این نقطه یعنی چشیدن طعم شکوه و زیبایی علم و روش علمی. یعنی اگر انشتین هم که باشی باید در محدوده ی دلیل و مدرک و با زبان علم سخن بگویی و هر سخنی در خارج از این محدوده از هیچ کس پذیرفته شدنی نیست حتی اگر انشتین باشی.

در هر حال بر این باور هستم که احتمالا همانطور که نور تاریکی را محو میکند، علم نیز ممکن است بتواند خرافات و شبه علم را محو کند. تعجب خواهید کرد که چرا میگویم ممکن است! دلیلش باز هم متأثر از علم است، دست کم علم احتمالات. چرا که تجربه ی تاریخ بشریت نشان داده است که خرافات و شبه علم برای بشر بسیار شیرین تر و جذاب تر از علم است و اگر چه آدمیان با هر فلسفه و باوری حتی ضد علم، بخش فناوریهای علم بویژه در بخشهای رفاهی، پزشکی و نظامی را به شدت دوست میدارند و نه تنها به دنبال یادگیری آن که اگر امکانش میسر نباشد به دنبال سرقت آن هم بوده و خواهند بود، اما متأسفانه علم به دور از اخلاق به همراه تمایل باور نکردنی به خرافات و شبه علم، بشر کنونی را به یکی از خطرناک ترین و نابود کننده ترین موجودات شناخته شده در جهان تبدیل کرده است. موجودی که به احتمال بسیار تا چند قرن دیگر تباهی مطلق را برای ساکنان این سیاره ی زیبا به ارمغان خواهد آورد. تا مگر روزی که به گفته ی حافظ عالمی دیگر برپا شود و آدمی دیگر (2)

به هر حال چهل سالگی انسان سن زیبا و خوبی است و آغاز دوره ای است که میتوان ورود به آن را حقیقتاً جشن گرفت، بنابراین چهل سالگی تان مبارک

مظفر شریعتی تیر ماه 1398

1- روش علمی یعنی مشاهده ، ایجاد یک فرضیه در ذهن ، تحقیق و آزمایش و سرانجام نتیجه گیری بر اساس آن تجارب و آزمایشها ، همچنین در روش علمی شرط بسیار مهم این است که از همان ابتدا باید مشخص شود که اگر چه اتفاقی بیفتد و یا مشاهده شود یک نظریه باطل خواهد شد .

(ابطال پذیری) و تذکر دیگر اینکه وقتی تعدادی آزمایش یک فرضیه را تایید کردند و پیش بینی های آن فرضیه نیز درست باشد ، از آن پس دیگر به آن نظریه گفته میشود . و تا زمانیکه چیزی خلاف پیش بینی های آن مشاهده نشود یک نظریه ی علمی معتبر شناخته خواهد شد ، اما اگر در میان میلیاردها آزمایش درست ، یک مورد و تنها یک مورد خطا برای آن دیده شود آن نظریه باطل خواهد شد و باید اصلاح شده و یا کنار گذاشته شود .

2 - آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست - عالمی دیگر ببايد ساخت وز نو آدمی راستش گاهی وقتی که با خودم می اندیشم چرا جهان بدین حد شگفت آور وسیع و بی انتهاست ، به خودم میگویم پاسخ شاید این باشد که سرانجام روزی در گوشه ای از این پهنه ی بیکران عظمت و شگفتی ، شاید موجودی پا بر عرصه ی گیتی بگذارد که ذاتا قابلیت دروغ گویی ، ریاکاری ، بزهکاری و گرایش به خرافات را نداشته باشد ، تا شاید بتواند زیبایی را در جهان معنی کند .

و اگر همچنان به خودمان یعنی همین بشر فعلی هم برای رسیدن به این مرحله و دور شدن از دروغ ، ریا ، بزهکاری و خرافات ، بد بین و نا امید نیستم نیز ، دلیلی ندارد جز فقدان این زشتی ها در کودکان . کودکان دروغ نمیگویند ، ریا کاری و بزهکاری نمیکنند و با کنجکاوی و شهامت وصف ناپذیری در هر زمینه ای پرسش های چالش بر انگیزی را مطرح میکنند و به اعمال خرافه ای که از بزرگان میبینند از ته دل میخندند . اما متأسفانه این کودکان کم کم از بزرگتر های دروغ گو ، ریاکار ، بزهکار و خرافاتی خود می آموزند که دیگر نباید چنین چیزهایی بپرسند و یا بدانها بخندند . چرا چنین شده ؟ نمیدانم ، اما میدانم چون کودکان چنین نیستند و اینها را بعدا یاد میگیرند ، پس میتوان به آینده ی خودمان هم خیلی بد بین نبود.

July 6

سلام

آقای شریعتی آیا بنابر آنچه در چهل سالگی تولدی دیگر نوشته اید منظورتان این است که عشق چیز غلط و باطلی است و باید از آن پرهیز شود؟ ممنون میشوم که جواب بدهید. راستش من در همان سن و سال جوانی شما هستم و درگیر یک رابطه احساسی شدید شده ام. میخواهم بدانم آیا اگر بخوام عاقلانه عمل کنم باید بیخیالش بشوم؟ خواهش میکنم حتما جواب مرا بدهید چون خیلی برایم مهم است. شما خود همسران را بسیار دوست داشتید و هنوز بعد از این همه سال به یادش هستید و ازدواج مجدد نکردید آیا این رفتار شما خلاف عقل و منطقی نیست که از آن دفاع میکنید؟

1:30 PM

سلام

چون پرسش شما پرسش بسیار مهمی است و احتمال دارد پرسش عده‌ی زیادی از خوانندگان آن نوشته هم باشد بنابراین در کانال و به صورت عمومی پاسخ خواهم داد.

2:02 PM ✓

دوست عزیز

عشق و احساسات زیبای دوران جوانی و میل به تشکیل خانواده هرگز و هرگز چیزهای زشتی نبوده و نیستند و من هرگز منکر زیبایی و عظمت و نیز نیاز به عشق نبوده و نیستم. ما به عنوان یک موجود زنده با ساختاری که برایمان تعیین و تعریف شده است و فعلا و تا اطلاع ثانوی در آن قرار خواهیم داشت (1) به اکسیژن، آب، غذا، خانه، ... و عشق و خانواده نیازمندیم و زندگی مان بر مبنای تامین این نیازها بنا شده است. سی ثانیه فقدان کسیرن، چند روز فقدان آب و چندین روز فقدان غذا کارمان را تمام میکند و دیگر جزو موجودات زنده محسوب نخواهیم شد. به همین صورت عشق و نیازهای روانی و جنسی وابسته نیز جزئی از ساختار زندگی ما به حساب می‌آیند که در مقطعی از زندگی هدفشان تضمین بقای نسل هم میباشد. اما این بدان معنی نیست که کار و خاصیتشان فقط و فقط همین است. ساختار شش پرندگان برای تنفس و گرفتن اکسیژن هوا و انتقالش به خون است اما نقش مهمی هم در پرواز آنها دارد. عشق در مقطعی از زمان کارش تضمین بقای نسل است، اما کار و خاصیتش فقط و تنها این مسئله نیست و رابطه‌ی انسانی و زیبایی که در اثر آن ایجاد میشود تا پایان عمر حامی نیرومند یک زندگی انسانی است. در واقع مرد و زن دو موجود ناقصی هستند که فقط در کنار هم و با همکاری یکدیگر میتوانند کامل شده و امکانات ساخت یک زندگی موفق را فراهم آورند (البته نه الزاما و در همه‌ی شرایط) و بر خلاف تصور رایج ناشی از زور بازوی مردان! زنان اگر بار مسئولیت و توانایی‌های مهم تر و سنگین تری بر عهده نداشته باشند، که به نظر من دارند، دست کم مساوی با مردان دارای توانایی‌هایی منحصر به فردی برای ساخت و تکمیل یک زندگی سالم هستند. و عشق چسب نیرومندی است که این دو نیمه‌ی انسانی با توانایی‌های متفاوت اما حقوق انسانی مشابه را در کنار هم نگاه میدارد. بنابراین درست مانند سامانه‌ی تنفسی و یا گردش خون در ما، کارکرد درستش موجب تضمین بقا و کارکرد نادرستش موجب بیماری و خطر خواهد بود. بنابراین دوست عزیز و جوان من احساسات عاشقانه‌ات را هم چون تنفس و ضربان قلبت دوست بدار اما از بیمار شدنش نیز جلو گیری کن. عاقلانه عاشق شو و آگاه عاشقانه زندگی کن. اما بدان که آگاه بودن بر شرایط شیمیایی

، فیزیکی و روانی این دوران میتواند در تشخیص روابط درست عاشقانه ی انسانی، ضمن تامین نیازهای دیگر، از درگیر شدن در روابط صرفاً جنسی ی حیوانی، بدون برخورداری از منافع روانی و انسانی ی دیگر مورد نیاز برای ادامه ی زندگی، جلوگیری کند.

موفق باشی

مظفر شریعتی

تیر ماه 1398

1- بشر اگر باقی بماند (که احتمالش کم است!) و به همین صورت پیش برود آینده ای حقیقتاً غیر قابل تصور در پیش خواهد داشت. انسانهای آینده ی ساکن زمین ترکیبی از انسان و ربات خواهند بود اما نسانهایی که احتمالاً روزی سیاره ی زمین را به قصد سایر نقاط فضا ترک کنند، قطعاً شباهتی به ما انسانهای امروزی نخواهند داشت و چه بسا بیشتر ربات باشند تا انسانهایی در وضعیت کنوی. بنابراین در مورد چند و چون زندگی آنها فعلاً قادر به هیچ پیش بینی و اظهار نظری نخواهیم بود. و احتمالاً تولید مثل و یا روابط بین آنها نیز تاریف دیگر و خاص شرایط آن دوران را خواهد داشت.